



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجاه و دوم



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

دیوان شمس غزل ۳۰۵۵ از برنامه ۹۳۵

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

بیا بیا که نیابی چو ما دگر یاری

چو ما به هر دو جهان خود کجاست دلداری؟

در این بیت زیبا مولانای جان از جانب خداوند می‌فرماید که ای انسان، ای بنده من، بیا به سوی من زیرا مانند من را در هر دو جهان اگر هم بتوانی به تصویر بکشی و فهم کنی باز هم مثل و مانند من نیست و نمی‌توانی بیابی. ما انسان‌ها چون در ذهن من دارمان مسائل را درک و فهم می‌کنیم می‌خواهیم با این ذهن همانیده خدا را هم حس و درک کنیم و او را هم داشته باشیم و به دنبال چنین دلداری در ذهن می‌گردیم، برای همین است که آرامش و قرار و ثبات نداریم و چنین دلداری را زمانی می‌توانیم درک و فهم کنیم که از ذهن خارج شده و در این لحظه ثابت و پایدار بمانیم و قدر لحظاتمان را بدانیم، آن زمان می‌توانیم آن دلدار زیبا را حس و درک کنیم. تنها با پاک کردن دلمان یعنی مرکزمان از این همانیدگی‌ها است که می‌توانیم صحنه حضور و عدم را مشاهده کنیم و دلدار را ببینیم.

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۱

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»

«آیا سینه ات را برایم نگشودیم؟»



آیا بعد از این همه بیداری‌ها و ایبات و آیات سینه ما گشوده شده‌است؟ آیا اجازه داده‌ایم که فضایی گشوده شود و کاری را گشاده کرده‌ایم؟ روزی چند بار فضاگشایی می‌کنیم؟ نه اشتباه نکن! فضاگشایی با زور و اجبار را نمی‌گوییم، بلکه فضاگشایی که با عشق و علاقه و صبر و پذیرش و بینش و شکیبایی است را مد نظر و سؤال است و البته شما بهتر می‌دانید برای این فضاگشایی‌ها باید دید درست و عاشقانه داشت.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۷

یا رَبِّ اشْرَحْ صَدْرَنَا، یا رَبِّ ارْفَعْ قَدْرَنَا

یا رَبِّ اَظْهِرْ بَدْرَنَا، لا تَعْبُدُوا اَرْبَابَكُمْ

ترجمه:

«پروردگارا سینه ما را گشاد کن، پروردگارا به قدر ما بیفزا، پروردگارا ماه ما را ظاهر کن، به خدایان ساختگی عبادت مکنید.»
می‌فرماید پروردگارا، سینه مرا گشاده فرما، یعنی مرا یاری کن تا توسط فضاگشایی‌های پی‌درپی بتوانم هم‌هویت‌شدگی‌هایم را هر لحظه لا کرده و مرکزم را پاک کنم تا ارزش حضور را درک کرده و به تو زنده شوم، تا مانند ماه شب چهاردهم بدرخشم و ارزش خودم را بیابم، تا بتوانم از این همه خدایان ساختگی و ذهنی نجات پیدا کرده و از جنس تو شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

بیا بیا و به هر سوی روزگار مبر

که نیست نقد تو را پیش غیر بازاری



می گوید بیا به سوی من نه به سوی جهت‌هایی که ذهنت به تو نشان می‌دهد که در هیچ کجا نیست و نمی‌یابی دلدار و یاری چون من. پس بیش از این زندگی‌ات را در همانیدگی‌هایی که ذهنت آن‌ها را زیبا نشان می‌دهد تلف مکن و بدان که تو از جنس من هستی و من اختیار انتخاب را به تو هدیه داده‌ام. پس می‌توانی در آنی و لحظه‌ای از این همه درد و رنج و آفلی بودن نجات پیدا کنی. کافی است که فضا را در اطراف همه چیز بگشایی و ثبات داشته باشی که تنها راز و راهش این است که خودت را دوست داشته باشی و برای خودت ارزش قائل شوی تا رستگار شوی که این‌ها را جز در پیش من در هیچ بازارِ ذهنی و جهانی پیدا نخواهی کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

تو همچو وادی خشکی و ما چو بارانی

تو همچو شهر خرابی و ما چو معماری

ای انسان، با آمدن به این جهان به ذهن رفته و در آن خشک شدی و مانند صحرایی بی آب و علف ماندی. بدان که تنها راه برای زنده شدن و سرسبز شدن این است که به من زنده شوی. حتی اگر در این صحرای بی آب و علفِ ذهنت شهر و پارکی بسازی و قانون‌هایی هم وضع کنی بدان که آن ویرانه و خرابه‌ای بیش نیست که این تنها من هستم که به تو روح و جان و زندگی می‌دهم. پس تنها باید به من زنده شوی تا پُربار و شاداب و نُو باقی بمانی و من هستم که می‌توانم به آنی درونت را معماری کنم و از نُو بسازم، پس به من زنده شو و هر لحظه را فضاگشایی کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

به غیرِ خدمتِ ما که مشارقِ شادی‌ست

ندید خلق و نبیند ز شادی آثاری



ای انسان، بدان که با خدمت کردن به من یعنی هر لحظه توجهات به من باشد و به خاطر من هر کاری را انجام دهی و هیچ لحظه‌ای از این لحظه جاویدان بیرون نروی، یعنی به ذهن نروی. اگر که با چیزی همانیده نشوی و با اتفاقات ستیزه نکنی، بلکه پذیرش و صبر و تسلیم باشی، اگر با عقل و درایت و حضور هر کاری را انجام دهی، نه با ذهن من دار و سیاهت آن موقع با خدمت کردن به من وارد فضای شادی بخش و موفق و پیروز این لحظه می‌شوی و قدم می‌گذاری که هر قدمش عشق و شادی را در درونت مضاعف می‌کند نه آن شادی زودگذر ذهنی، بلکه شادی حضور که از درونت فوران می‌کند که هیچ کسی مانند آن را ندیده و آثاری از آن را در هیچ من ذهنی‌ای یا حتی من ذهنی خودت نمی‌توانی جست‌وجو و پیدا کنی که آن را نه در پول، نه در انسان‌ها، نه در کار، نه در مقام و نه در هیچ مکانی پیدا نخواهی کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

هزار صورتِ جنبان به خواب می‌بینی

چو خواب رفت، نبینی ز خلق دیاری

می‌گویند تمام انسان‌ها چون با ذهن فکر و عمل می‌کنند در ذهن هم می‌مانند، چون با آمدن به این دنیا رفته‌اند به ذهن و با چیزها همانیده شده‌اند. در این بیت ما را تشبیه به آن می‌کند که ما همانند آن که می‌خواهیم و خواب می‌بینیم و همین‌طور چون با چیزها همانیده شده‌ایم رفته‌ایم به خواب ذهن، آن‌گاه در ذهن هر چیزی را تجزیه و تحلیل می‌کنیم و تصمیم می‌گیریم و بعد هم عمل می‌کنیم. تا زمانی که در این ذهن من دار و پر از همانیده‌مان هستیم نمی‌توانیم به خداوند زنده شده و حرف درستی یا کار و تصمیم و فکر درستی داشته باشیم. همه چیز را خراب می‌کنیم و دائماً هزار جور فکر خراب می‌کنیم، آن موقع فکر می‌کنیم آن‌ها درست و حقیقی هستند، ولی هر کاری که انجام می‌دهیم جز خرابکاری چیز دیگری نیستند و ثمره خوبی هم به بار نمی‌آورند و دائماً در حال غم و درد و ناراحتی هستیم که اگر یک لحظه متوجه شویم، می‌بینیم غصه‌ها و دردها و رنج‌ها جز برای چیزهای غیر واقعی و گذشته و آینده‌ای که وجود ندارند چیز دیگری نبوده و نیستند. می‌گویند در خواب هزاران انسان را می‌بینیم که واقعی نیستند. همان‌طور هزاران انسان را که در فکر و ذهن ما هستند که

ما چون در ذهن به کارهای آن‌ها اهمیت می‌دهیم و درباره کارهای آن‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهیم که هیچ‌کدام واقعی نیستند، برای همین آثار آن افکار مدام کارهای ما را خراب می‌کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

ببند چشمِ خر و برگشای چشمِ خرد

که نفس همچو خر افتاد و حرص افساری

در این بیت مولانا با صراحت تمام می‌گوید ای انسان، ببند چشمِ خرِ من ذهنی‌ات را و چشمِ خردِ خدایت را باز کن، یعنی فضا را باز کن و با چشم و خرد خدایت نگاه کن و چشمِ خر یعنی ذهن همانی‌دهات را از خودت دور کن و مرکزت را پاک کن از هر غل و غشی ذهنی که این نفس چون خرِ ذهنی افساری از حرص و طمع را سالیان دراز بر گردن ما انداخته و ما را از زنده شدن و زنده بودن محروم کرده و نگذارده که با تمام وجود خدا را در ذره‌ذره سلول‌های وجودی‌مان و زندگی‌مان حس کنیم و زندگی کنیم نه مُردگی. پس ای هشیاری، بیا حال که بیدار شده و بینا شده‌ای خودت را پیدا و آزاد کن!

با تشکر و احترام،

حدّاد هستم از کرج



ای عاشق گزیده به کجا نگاه می کنی و چه می خواهی؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای عاشقِ جَریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

آفریدگار انسان را به عنوان اشرف مخلوقات برگزید، زیرا او تنها باشنده‌ای است که می تواند فضاگشایی کند و با صنع خدا کار کند تا هشیاری اش به هشیاری حضور تبدیل شود. انسان عاشق برای رسیدن به معشوق به تنهایی می تواند با صبر و شکر و پرهیز مرکزش را پاک کند و به خدا زنده شود و نگوید همسر هم بیاید به برنامه گنج حضور گوش کند تا من بتوانم مرکز را پاک کنم یا چرا فرزندانم با من همکاری نمی کنند؟ ای عاشق برگزیده، از هر چیزی که ذهن مهم نشان می دهد و آفریده شده بگذر تا فضای درون باز شود و هر لحظه آفریننده فکرهای جدید باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

ننگرم کس را و گر هم بنگرم

او بهانه باشد و، تو مَنظَرَم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

عاشقِ صُنْعِ توام در شکر و صبر

عاشقِ مصنوع کی باشم چو گبر؟



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

عاشق صنّعِ خدا با فر بود

عاشق مصنوع او کافر بود

من کجا را می‌نگرم؟ پولم، فرزندانم، خانه و خانواده‌ام، دوستانم یا به مقام و تأیید و توجه مردم می‌نگرم؟ وقتی می‌دانم آن‌ها مدام تغییر می‌کنند و با تغییر آن‌ها حال من دگرگون می‌شود. بعد از این به هر چیزی نگاه کنم، بهانه‌ای است تا تو را ببینم و به منظور یکتایی و عشق زنده شوم، تا کی از اصلم بگریزم و در جدایی باشم؟ من عاشق آفریدگاری‌ات هستم و نعمت‌هایی را که به من بخشیدی شکر می‌کنم تا با صبر و فضاگشایی بتوانم فر و شکوه ایزدی را جلوه دهم، نمی‌خواهم از ترس جهنم و بهشتی که ذهنم نشان می‌دهد به یک عاشق مصنوعی تبدیل شوم و با ترس، دروغ، حرص و شهوت روزن این لحظه را بپوشانم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۶

رو چنین عشقی بجو، گر زنده‌ای

ورنه وقتِ مختلف را بنده‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۷

منگر اندر نقشِ زشت و خوبِ خویش

بنگر اندر عشق و، در مطلوبِ خویش



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۸

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف

بنگر اندر همت خود ای شریف

پس برو با فضاگشایی عشق حقیقی را جست‌وجو کن و به نقش‌هایی که ذهنت زشت و زیبا می‌کند توجه نکن، وگرنه فرصت زنده شدن به زندگی را در وقت‌ها و همانیدگی‌های مختلف از دست می‌دهی و انرژی‌ای را که می‌توانی با آن وضعیت‌های نیک بی‌آفرینی تلف می‌کنی. نگاه نکن که ضعیفی یا بی‌سواد و یا دیگران به چشم حقیر من ذهنی‌شان به تو می‌نگرند، تو به طلبت نگاه کن که چه اندازه همت داری و فضا باز می‌کنی و با خواست ایزدی یکی می‌شوی؟ تو اشرف مخلوقات هستی و بر تمام عاشقان گزیده هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹

عاشقان از درد زان نالیده‌اند

که نظر ناجایگه مالیده‌اند

ما عاشق برگزیده‌ایم که تنهای تنها باید در راه زنده شدن به زندگی حرکت کنیم و نظرمان هر لحظه به سوی او باشد. از خودمان بپرسیم چرا این قدر درد می‌کشیم؟ نکند نظرمان بر غیر خداست؟ نکند نظرمان بر ناجایگاه مالیده شده و وسوسه همانیدگی‌ها را داریم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره روی معشوقه نگر

این به دست توست، بشنو ای پدر



پس یادمان نرود این به‌دست ماست که رسن خدا را بگیریم و نگاهمان همواره به‌سوی او باشد و اگر وضعیت و اتفاقی پیش می‌آید که دردآور است با تکرار ابیات مولانا خودمان را در جایگاه عدم و نظر او بیندازیم و تکرار کنیم:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمانخانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیفِ نو آید دوان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین مگو کین مآند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب‌وش

در دلت ضیفست، او را دار خوش

*ضیف به‌معنی مهمان است.

تن ما مهمانخانه است و وضعیت و فکریایی که هر لحظه تغییر می‌کند، مهمان ما هستند و ما باید با فضاگشایی مسئولیت آن‌ها را بپذیریم، وگرنه پیغام اتفاق را نمی‌گیریم و بار سنگین همانیدگی‌ها به گردنمان می‌ماند و پیغام آن اتفاق به عدم می‌پرد و می‌رود و زندگی آن قدر آن را تکرار می‌کند تا ما آن را شناسایی کنیم و آزاد شویم.

با سپاس فراوان، دیبا از کرج



موضوع: نظر جناب مولانا در مورد افراد ریاکار

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴

به خُلقِ خوب اگر با جهان بسازد کس

چو خُلقِ حق نشناسد، نه نیک خوست بَدست

جناب مولانا در این بیت می‌فرمایند اگر انسانی من‌ذهنی خوش‌اخلاق خود را نگه دارد و بر اثر تجربه بداند چگونه با من‌های ذهنی دیگران رابطه خوب برقرار کند، ولی به عدم زنده نشده باشد، این فرد نه تنها فرد خوبی نیست، بلکه فرد غیر قابل اعتماد و انسان ریاکاری است، چراکه چنین فردی در ظاهر شاد است و دیگران را می‌خنداند، ولی در باطن فرد غمگین و ناشکری است.

شاید دیگران انسان من‌ذهنی خوش‌اخلاق را بسیار دوست داشته باشند، ولی این افراد مورد پسند خداوند نیستند. آقای شهبازی عزیزم این شعر بسیار برای من مفید بود، چراکه هر جا می‌رفتم همه از من تعریف می‌کردند که تو چه آدم خوبی هستی و چقدر شادی، ولی با خواندن این بیت فهمیدم من فقط یک من‌ذهنی خوب دارم و هنوز به عدم زنده نشده‌ام. چراکه این گشاده‌رویی را فقط با افراد بیرون از منزل دارم، ولی با فرزندانم چندان گشاده‌رو و بخشنده نیستم. با این که از مردم بیرون عصبی نمی‌شوم، ولی هنوز در مورد فرزندان و همسر سابقم و خانواده‌اش گاهی دچار خشم می‌شوم. این در حالی است که شما فرموده‌اید که خشمگین شدن حتی یک بار در سال هم لازم نیست و مضر است. من با این بیت یک بُعد دیگر از من‌ذهنی‌ام را شناسایی کردم و آن چهره ریاکار من‌ذهنی‌ام بود. من‌ذهنی من چراغ بیرون و تاریکی خانه است.



آیات قرآن در مورد انسان ریاکار:

قرآن کریم، سوره الماعون (۱۰۷)، آیات ۱ تا ۷:

قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۱

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ»

«آیا کسی که همواره روز جزا را انکار می کند، دیدی؟»

قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۲

«فَذَلِكِ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ»

«همان که یتیم را به خشونت و جفا از خود می راند.»

قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۳

«وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ»

«و کسی را به طعام دادن به مستمند تشویق نمی کند.»

قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۴

«قَوْلٍ لِلْمُصَلِّينَ»

«پس وای بر نمازگزاران.»



قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۵

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ»

«که از نمازشان غافل و نسبت به آن سهل انگارند.»

قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۶

«الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ»

«همانان که همواره ریا می کنند.»

قرآن کریم، سوره ماعون (۱۰۷)، آیه ۷

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»

«و از دادن وسایل و ابزار ضروری زندگی به نیازمندان دریغ می ورزند.»

همان گونه که در آیات ۱ تا ۷ می بینیم افراد ریاکار افرادی هستند که به این لحظه اعتقادی ندارند و این لحظه را انکار می کنند. منظور از روز جزا این لحظه است و از طرفی ریاکاران فقط زمانی به دیگران کمک می کنند که منفعتی شامل حالشان شود، مثلاً در حضور دیگران به نیازمند کمک می کنند تا مورد تمجید قرار گیرند یا در حضور دیگران با همسر و یا فرزندانشان مهربان و خوش برخورد هستند. این در حالی است که در تنهایی اخلاقی به تلخی زهر مار دارند. فرد ریاکار هیچ وقت به یاد خدا نیست، نماز به معنای یاد خدا بودن است و درونش به عدم زنده نشده است و هر کاری را که با خوش اخلاقی من ذهنی اش انجام می دهد فقط برای بزرگ کردن من ذهنی اش است، نه برای انجام رسالت عشق که از زمان آفرینش انسان بر دوش آدمی گذاشته شده است. رسالتی که کوه از پذیرفتن آن سرباز زد. این رسالت همان رسالت زنده شدن به عدم و عشق است، چیزی که یک من ذهنی خوش اخلاق از آن بویی نبرده است.



ریا از ماده رای به معنی این است که شخص کاری را به انگیزه جلب توجه مردم انجام دهد و نیز به معنای تظاهر و نشان دادن به غیر است.

شاد باشید

ساناز از اصفهان



با سلام

حضرت مولانا بارها به ما فرموده‌اند که شب و روز باید با ابیات ایشان که ستاره‌های دیوسوز است آشنایی بگیریم. اما من ذهنی هر کار ما را غصب می‌کند. یکی از کارهای خطرناک این است که ما از ابیات برای ملامت خودمان و دیگران استفاده می‌کنیم و به درد می‌افتیم. حاصلش این است که سطح هشیاری ما پایین می‌آید. حضرت مولانا بارها به ما فرموده‌اند خودت را بر دام مزد تسلیم کن و در فضای گشوده‌شده و در غیاب ذهن چیزی از خودت بدزد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد

وانگه از خود بی ز خود چیزی بدزد

توصیه حضرت مولانا این است که ذهنت را خاموش کن، اما آیا ما این کار را می‌کنیم؟ یا از ابیات هم در قالب سبب‌سازی ذهنی‌مان استفاده می‌کنیم؟ آیا ابیات باعث می‌شوند ما خاموش شویم؟ یا بیشتر از فکری به فکر دیگر می‌پریم؟ آیا ابیات باعث می‌شوند ما بفهمیم ما با ذهن نمی‌توانیم ذهن را پاک کنیم؟ آیا باعث می‌شوند ما متوجه شویم فقط زندگی می‌تواند دل ما را پاک کند؟ آیا ما می‌گوییم:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۱۷

دستِ من اینجا رسید، این را بِشُست

دستمِ اندر شستنِ جان است سُست



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۲۰

از حدث شستم خدایا پوست را

از حوادث تو بشو این دوست را

این دو بیت اصلاً به این معنی نیست که ما روی خودمان کار نکنیم یا مسئولیت را به گردن زندگی بگذاریم. این ابیات می‌گوید خدایا من ابیات را تکرار می‌کنم، ناظر هستم، این لحظه مراقب اولین قدمم هستم، اما من تلاش ذهنی نمی‌کنم، من شناسایی ذهنی نمی‌کنم، من با ابیات خودم را ملامت نمی‌کنم، من از ابیات استفاده نمی‌کنم که خودم را تحقیر کنم، من می‌دانم با من ذهنی که موتور کثافت‌سازی است نمی‌توانم این مرکز را پاک کنم. این دو بیت می‌گوید من شناسایی کردم که خون را نمی‌شود با خون شست.

حالا اگر ما خودمان را ملامت بکنیم، به خودمان توهین کنیم و خلاصه دست و پای ذهنی بزنیم، مدام وضعمان را با ذهن اندازه بگیریم، بگوییم من در ذهنم، در همدانم، وضع من خراب است، من پر از درد هستم، من در گذشته خیلی خراب‌کاری کردم، من از همه بدترم، آیا آزاد می‌شویم؟ خیر بلکه بیشتر در این مرداب ذهن غرق می‌شویم. برای همین حضرت مولانا می‌فرماید:

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیح شماره بیستم

چشم آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود

تا ندانیم که اندر همدانیم همه

*طرفه: شگفت، زیبا



چشم زیباروی بغدادی یعنی چشم زندگی این عقل من ذهنی ما را می‌دزدد که ما ندانیم در همدان هستیم. همدان یعنی من ذهنی که سرد است و همه چیز را می‌داند. این بیت می‌گوید ندان که در کجایی، ندان که چقدر درد داری، ندان که دیگران کجا هستند، از چگونگی بیا بیرون، وگرنه در همین همدان می‌مانی.

ما در داستان سه ماهی یاد گرفتیم که توبه با درد هیچ فایده‌ای ندارد. اگر ما ابیات حضرت مولانا را بخوانیم، اما ذهن خاموش نشود و بخواهیم با من ذهنی این ابیات را به خودمان اعمال کنیم، بی‌تردید به درد می‌افتیم، به ملامت می‌افتیم، به حس نقص می‌افتیم. اگر به درد بیفتیم، درد سطح هشیاری ما را پایین می‌آورد، در این حالت توبه ما ارزشی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۶

آن ندامت از نتیجه رنج بود

نه ز عقل روشن چون گنج بود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۷

چونکه شد رنج، آن ندامت شد عدم

می‌نیرزد خاک، آن توبه و ندم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۹۹

چون برفت آن ظلمت غم، گشت خوش

هم رود از دل، نتیجه و زاده‌اش



حضرت مولانا می‌فرماید اگر فضا باز نمی‌شود و با عقل فضای گشوده‌شده شناسایی نمی‌کنی، توبه تو به اندازه خاک هم ارزشی ندارد. توبه‌ای که ما در حالت همدانی می‌کنیم، شناسایی که ما در حالت همدانی می‌کنیم حاصل درد است و با از بین رفتن درد هم از بین می‌رود برای همین دوامی ندارد. ما دو روز حواسمان هست، بعد دوباره به همان حالت‌های قبلی برمی‌گردیم. چون ما فضا را باز نکردیم، زندگی مرکز ما را خالی کند، خودش در مرکز ما بیاید و آفتابی از درون ما طلوع کند که ما را گرم کند.

اتفاقاً توبه با من‌ذهنی، شناسایی با من‌ذهنی و خواندن این بیت‌ها با من‌ذهنی باعث می‌شود ما بیشتر به درد بیفتیم. درد بیشتر یعنی ماندن بیشتر در همدان، یعنی سردتر شدن، یعنی پایین آمدن بیشتر سطح هشیاری، یعنی بسته شدن فضا، یعنی دور شدن بیشتر از زندگی و فعال کردن بیشتر ابزارهای من‌ذهنی.

جان کلام این که کار ما روی خودمان باید باعث خاموش شدن ذهن و بی‌کار شدن عقل من‌ذهنی بشود، اگر نمی‌شود داریم جهد بی‌توفیق می‌کنیم. تا دیروز من‌ذهنی به روش‌های مختلف به ما درد می‌داد، امروز هم این ابیات را دستش دادیم تا ما را تحقیر کند، بگوید خیلی ایراد داری و خیلی وضعت خراب است.

با تشکر، یلدا از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com